



## نقدی بر بیانیه روزنه‌گشایی

سعید حجاریان، با انتشار یادداشتی نکاتی را درباره بیانیه روزنه‌گشایی مطرح کرد. در بخش ابتدایی یادداشت آمده: «اطمینان دارم این روزنه نه صرفاً برای این انتخابات بلکه برای سالیان گشوده شده است و در هر انتخابات عده‌ای شبیه این گروه از استراتژی روزنه‌گشایی سخن خواهند گفت و این استراتژی، الی الابد ابطال‌ناپذیر خواهد ماند زیرا کسانی که به دنبال گشودن روزنه هستند، نخواهند گفت اگر چه اتفاقی رخ دهد، حاضر هستند از روزنه‌گشایی دست بردارند؟»

او سپس در سه بند به نقد این بیانیه از زاویه «یارکشی و افتراق سیاسی» پرداخته است:

«اول، به گمانم شرط لازم گشودن هر روزنه‌ای در قالب یک پروژه سیاسی-فکری منسجم «زمان‌مندی» است. امروزه عرصه عمومی کشور با نپوهی از اخبار اعم از جنگ و غارت و فقر و فاقه سر و کار دارد. بنابراین اگر نتوان یک پروژه سیاسی-فکری را به هنگام کلنگ زد، عاقبتی جز شکست برای آن متصور نیست. پرسش اول من این است که چرا بیانیه روزنه در زمانی منتشر شد که جامعه نه تنها انتخاباتی نبود بلکه در ضدیت تام و تمام با امر انتخابات و شاید امر سیاسی قرار داشت؟ در اینجا کمی توقف می‌کنم و پیشاپیش یک پرسش مقدر را پاسخ می‌گویم. ممکن است روزنه‌گشایان شرایط ۱۴۰۲ را با شرایط ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ مقایسه و استدلال کنند دوم خرداد هم محصول روزنه‌گشایی بوده است. در رد این ادعا... دوم خردادی‌ها در آستانه لحظه تغییر، به‌رغم عدم حضور در ارگان‌های دولتی با به‌تعبیر پیشین‌ام «سوته‌دلی» با جامعه در ارتباط بودند و گرایش‌ها و ذائقه مردم را تا حد قابل قبولی درک می‌کردند. به‌طور مشخص در ماه‌های منتهی به خرداد ۱۳۷۶ اطمینان حاصل شده بود که مردم با استمرار وضع موجود همدل نیستند. مضاف بر این، در فضای سیاسی منتهی به انتخابات دوم خرداد، به نیروهای چپ به‌عنوان بازیگر فعال صاحب قدرت و اثر مراجعه می‌شد. حال آن‌که امروز ایده بازیگر فعال صاحب قدرت به‌شکل معکوس ترجمه و حداکثر به‌عنوان بازیگر منفعل و بخشی از میزانش انتخابات پذیرفته است.

دوم، ایده‌ای که در پس و پشت این بیانیه طرح شده است، ما را به همان مفهوم «نرمالیزاسیون» ارجاع می‌دهد. ادعای این بیانیه آن است که با سازوکارهایی از قبیل رأی اعتراضی مثبت/منفی می‌توان از خسارت جلوگیری کرد. من این رویکرد را سال‌ها پیش در دو کام تجویز کرده بودم ضمن آنکه در دوگانه تقلیل مراتب و تقریر حقیقت، به امید تحصیل منافع بیشتر برای جامعه، تقلیل مراتب را انتخاب کرده بودم. اولین گام مربوط می‌شود به سال ۱۳۷۶. در آن سال خفگی ناشی از زیست در شرایط سیاسی بسته از یک‌سو و تبعات بحران‌های فرایند از سوی دیگر، به حدی بود که ما را به سوسی ایده کسب‌رأی اندک با هدف تأسیس حزب و انتشار نشریه سوق می‌داد اما مسیر از آنچه تصور می‌شد، بهتر پیش رفت. در گام دوم، من این ایده را تحت عنوان «نرمالیزاسیون» به دولت آقای حسن روحانی پیشنهاد کردم. استدلال کردم که برای برون رفت از این شرایط و قدم نهادن در مسیر توسعه و برقراری سطحی از ثبات به‌منظور نجات مردم، باید موقتا از بعضی اصول تنازل کردو «نرمالیزاسیون» را به جای «دموکراتیزاسیون» نشانند. آن‌زمان سه عنصر می‌توانست ابعاد مختلف پروژه نرمالیزاسیون را پیش برانند آن عناصر عبارت بودند از: «خواستن ساخت قدرت»، «آمادگی نظام جهانی» و «وجود عامل تغییردهنده» [اما اکنون آیا تئوریزه کردن مجدد ایده «نرمالیزاسیون» به‌رغم تغییرات به‌وجود آمده در ساخت سیاسی ایران به شمول نخواستن ساخت قدرت، فقدان نیروی مؤثر تغییر و نیز شرایط عمومی و پیوند میان پارلمان و عرصه عمومی به‌مثابه تئوری پردازی در خلأ نیست؟ متأسفانه باید بگویم، اگر نویسندگان/امضاءکنندگان در زمینه انتشار عنصر «زمان‌مندی» را نادیده گرفته‌اند، در این فقره دچار «زمان‌پریشی» شده‌اند که حتماً آسیب‌زاتر است.

سوم، در اینجا ممکن است از مسئله «بارگشت‌پذیری» پرسش شود و روزنه‌گرایان استدلال کنند پروژه‌های دولت اصلاحات نیز به صخره سخت برخورد کردند و غالباً بازگشت‌پذیر شدند. در پاسخ باید گفت، اگر چه ساخت قدرت در مقابل آن پروژه‌های اصلاحی به طرق مختلف سنگ‌اندازی کرد و برخی از پروژه‌ها را به نقطه صفر بازگرداند، اما اولاً سطح اثرگذاری آن پروژه‌ها با پروژه‌های مطلوب روزنه‌گرایان قابل مقایسه نبود و ثانیاً، انگیزانندگی آن پروژه‌ها تا حدی بود که از خاکستر آن دست‌کم اجاق چندمقطع از جمله انتخابات سال‌های ۱۳۸۸، ۱۳۹۲، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۶ فروزان شد؛ حال آن‌که در ترجمه در فرمه و حداقلی از اصلاحات نه به منزل مقصود رسید و نه انگیزاننده بوده است.»

## آرای باطله در ایران و جهان



سیدمحمدرضا متقی  
استاد حقوق عمومی

در خصوص بحث آرای باطله باید چند نکته را مورد توجه قرار داد. البته این مقوله ممکن است در هر کشوری اتفاق بیفتد اما مفهوم آن در نظام‌های انتخاباتی متفاوت است. روند انتخابات سه مرحله جدی را طی می‌کند. مرحله اول، مرحله پیش از انتخابات، مرحله دوم، زمان انتخابات و مرحله سوم، پس از انتخابات و تحقق نظر رای دهندگان است.

در مرحله پیش‌انتخابات، اصولاً کشورهای توسعه‌یافته در حیطه نظام‌های حقوقی فضای متفاوتی با وضعیت کشور ما دارند؛ به‌عبارتی فارغ از بحث بررسی صلاحیت‌ها، «رد، عدم‌احراز و تاییدصلاحیت»ها در خصوص رای دهندگان هم تفاوت جدی در بین است و آن هم بحث ثبت‌نام رای دهندگان است. زمانی که هر یک از ما قصد رای دادن داریم؛ در حوزه اخذ رای نام، کدملی و اثر انگشت و... ثبت می‌شود و چنین فرایندی در نظام انتخاباتی ما انجام می‌گیرد. در عموم

### نگاه حقوق دان

احزاب و مشخص بودن ائتلاف‌ها بار دیگر صرفاً تیک زدن انجام می‌گیرد و اینگونه نیست که اسامی افراد تک‌تک نوشته شود. البته در ساختارهایی مانند نظام حقوقی انتخاباتی در آلمان، الگوی مختلط مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ یعنی هم‌رای به فرد و هم‌رای به احزاب امکان‌پذیر است. در این شرایط اینکه در برگه‌های رای اخذ شده رای مخدوش وجود داشته باشد، وجود دارد اما با توجه به آن پیش زمینه پیشین اینکه فرد بخواهد رای باطله بدهد، کمتر از کشور ما خواهد بود.

نکته بعدی که جالب توجه است، اطلاعات انتخاباتی است؛ اینکه یک فرد کجا و چه وقت رای داده است و اصلاً رای داده است یا نه، در بسیاری از کشورها تا زمان پایان انتخابات قطعی شدن نتایج آن و حتی یک‌سال بعد از آن نگهداری می‌شود. به‌عبارتی اگر فرایند تأیید یک انتخابات در چنین کشورهایی ۳ ماه باشد، در این مدت اطلاعات موجود است و تا یک‌سال باقی می‌ماند اما بعد از آن، این اطلاعات تقریباً امحاء می‌شود و به همین واسطه کسی وظیفه شخصی خود نمی‌بیند که باید در انتخابات شرکت کند و چون نمی‌خواهد به کسی رای بدهد، رای باطله در صندوق بیندازد. همه اینها مطرح است اما احتمال اینکه فردی اشتباه رای دهد، باقی است. مثلاً به جای اینکه به فردی در حوزه انتخابی «الف» رای دهد؛ به فردی در حوزه انتخابیه «ب» رای می‌دهد و یک رای باطله به صندوق می‌اندازد یا اسم را اشتباه می‌نویسد یا اصلاً رای سفید به صندوق می‌اندازد. در عموم نظام‌های انتخاباتی چون این آرای پیام مشخصی ندارند از عرصه انتخابات حذف می‌شوند و آرا را اگر به درصد اعلام کنند بدون در نظر گرفتن آرای باطله می‌سنجند. به‌طور مثال اگر یک میلیون نفر در انتخابات شرکت کنند و آنکه وارد انتخابات می‌شود نیازمند دریافت ۲۰ درصد آرا باشد؛ در این

# پیام آرای باطله

## بررسی جایگاه حقوقی و بین‌المللی رای‌های مخدوش

اخیر مجلس و ریاست‌جمهوری یعنی از سال ۱۳۹۸ که مشارکت از ۵۰ درصد پایین‌تر آمد و کاهش میزان مشارکت رکوردهایی در عرصه رقابت انتخاباتی کشور زد، به میان آمد. پیش از آن در هر دوره میزانی رای به‌عنوان آرای باطله به تفکیک مخدوش و سفید اعلام می‌شد اما اینکه این آرا مفهومی در تحلیل‌های سیاسی داشته باشد، پدیده نوظهوری است و عملاً آن زمان در میان خبرها مورد توجه قرار گرفت که در انتخابات ۱۴۰۰ با میزان مشارکت ۴۸ درصدی مردم آرای باطله ۱۳ درصد پس از نفر اول، یعنی ابراهیم رئیسی در جایگاه دوم قرار گرفت و پس از آن بقیه رقبای انتخاباتی هر کدام با کمتر از ۱۲ درصد حضور داشتند. اما واقعا آرای باطله در فرهنگ سیاسی و حقوقی ما چه جایگاهی دارد؟ و آیا حاکمیت باید نگران افزایش آن باشد و آیا جامعه ما می‌تواند آن را با پیام رای اعتراضی به حاکمیت‌الفا کند؟

▼ **آرای باطله در قانون انتخابات مجلس**  
برای ورود به مجلس در ابتدا قانون‌برای رقابت‌کنندگان چنین



سیمه متقی  
دبیر گروه سیاسی

«سونامی آرای باطله»، «از افزایش آرای باطله تا بیشترین کاهش مشارکت»، «ضعای آرای باطله» و... تیتروهای رسانه‌ها طی یک هفته پس از انتخابات بود؛ آنجا که پایین بون آرای منتخبان تهران خبر از دومر حله‌ای شدن انتخابات برای تعیین بیش از نیمی از ورودی‌ها در این حوزه انتخابیه را می‌داد و میزان آرای باطله بالای ۲۰۰ هزار تهران و ۸ درصدی کشور (که ۲ میلیون آرای باطله در قبال ۲۵ میلیون مشارکت از جمع ۶۱ میلیون و ۱۷۲ هزار و ۲۹۸ نفر واجد شرایط) بحث بر سر اینکه چرا آرای باطله تا این حد زیاد شده را به میان آورد.

آرای باطله «پیام» و «مفهوم آن» در جامعه ما طی انتخابات ادوار

### نگاه جامعه شناسی

## معرفت‌شناسی انتخابات در تهران، مارا تن یا لاتاری؟



محمدرضا متقی  
دانشجوی دکتری  
جامعه‌شناسی سیاسی

از بین ۳ هزار و ۳۷۲ نامزد انتخابات تهران، ۲۸۷۴ نامزد، کمتر از یک هزار رای گرفتند و ۱۲۶ نامزد نیز، کمتر از یکصد رای! از سوسی تعدد نامزدها را به‌عنوان نشانه‌ای از رونق و شکوه به رخ می‌کشند. ولی از دیگر سو، با ایجاد گرداب «کنشگران ناشناس»، اساس و ماهیت «امکان انتخاب» و «رجحان» را به چالش می‌کشند. در این یادداشت، به بررسی این موضوع می‌پردازم که حضور «زباده از حد» کنشگران و بازیگران، به نفع نهاد سیاست و توسعه دموکراسی است یا عامل خسران؟

### ▼ ۶ هزار کاندیدا برای ۳۰ کرسی

کندوکاو عمیق در باب معرفت‌شناسی سیاسی رقابت انتخاباتی در ایران، کار آسانی نیست. چراکه تعریف حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی از انتخابات، با ژرم‌ها و هنرهای رایج نسبیتی ندارد. انتخابات در ایران، علاوه بر نواقص عمده حقوقی و سیاسی، از معضل معرفت‌شناسی رنج می‌برد و عملاً پدیده‌ای از جمع اصداد روبرو و هستیم که می‌توان آن را «انتخابی برای انتخاب نکردن»

نامید. شکل و شیوه‌ی برگزاری، با وجود تجربه و تاریخچه‌ی طولانی؛ همچنان شلخته، شلوغ، سنتی و زمان‌بر و فرساینده است و باید انگشان‌تان را خیس کرد و رای شمرد! مردم هم سرگردانند، حزب و سازمانی در کار نیست و در اغلب موارد، حتی در حد امکان تست هندوانه، راهی برای بررسی وجود ندارد! بیابید کاری با ابعاد حقوقی انتخابات، تفکیک یا وحدت قوا، نظارت استصوابی و مسائل مشابه به آن نداشته باشیم. فرض را بر صحت تمام ارقام و اظهارات مجری انتخابات (وزیر کشور) بگیریم و در باب دلایل آسان‌گیری در احراز هویت، طولانی شدن شمارش و دیگر جزئیات مرسوم، مته به خشخاش نگذاریم! اینها را کنار بگذاریم و دوربین را تنها روی انتخابات حوزه تهران زوم کنیم.

در لیست بلندبالای نتایج انتخابات تهران، غالب نامزدها، ناشناس بودند و جست‌وجو برای یافتن اطلاعاتی درباره آنها بی‌نتیجه بود. چون شهرت و اعتبار خاصی ندارند، تجربه و اندوخته سیاسی، اجرایی و یا تخصص مرتبط ندارند اما می‌خواستند سیاستمداران شناخته‌شده و صاحب‌تجربه را کنار زده و وکیل مردم شوند! اما چرا باید قریب به ۶ هزار نفر در یک شهر داوطلب نمایندگی مجلس شوند؟! پایتختی که فقط صاحب ۳۰ کرسی از ۲۹۰ کرسی مجلس است. یعنی هر یک کرسی سبز خوش‌نشین تهران، ۱۸۷ مشتری مشتاق داشت! البته شورای نگهبان ۵۷۸ داوطلب را با جواب «ردصلاحیت» به خانه فرستاد و یک هزار و ۱۱ نفر را با پاسخ «عدم احراز صلاحیت»: از تفاوت رد و عدم احراز صلاحیت بگذریم. از خیل مشتاقان تهران، ۳۶۰ نفر نیز اعلام انصراف کردند و



تکلیف کرده بود که باید بیش از ۵۰ درصد آرا را به دست آورند اما حالا این میزان در اصلاحیه‌های قانون انتخابات به ۲۰ درصد رسیده است و عملاً هر کاندیدایی که ۲۰ درصد آرا را به دست آورد، می‌تواند به‌راستای نشین شود. طبق ماده ۹ قانون انتخابات (۱ مرداد ۱۴۰۲): «در انتخابات مجلس فرد منتخب در مرحله اول انتخابات باید حداقل بیست درصد (۲۰٪) از کل آراء را کسب نماید و انتخاب در مرحله دوم و همچنین انتخابات میان‌دوره‌ای با کسب اکثریت نسبی به هر میزان است.» و عملاً آرای باطله اگر از کل آرا کسر شود، (فقط آرای صحیح مؤثر بر نتایج انتخابات باشد) افزایش آرای باطله در این انتخابات آثاری بر کاندیداها در حال رقابت ندارد یعنی آرای

دست آخر، ۳ هزار و ۳۷۲ نفر در میدان ماندند.

انتشار خبر تمسخرآمیزی درباره یکی از نمایندگان تهران که فقط ۳۳ رای گرفته، ما را به لیست طولانی نتایج آرای کل ۳ هزار و ۳۷۲ نامزدها می‌رساند. اما اوضاع و احوال دیگر نامزدها نیز تعریفی ندارد و فردی که ۳۳ رای گرفته با نامزد دیگری که مثلاً یکصد یا دویست رای گرفته، تفاوت خاصی ندارد. ما در صحنه‌ی سیاسی ایران و به‌ویژه در حوزه انتخابیه تهران، شاهد رونمایی از مجسمه «کنشگران ناشناس» ولی تأییدشده‌ای هستیم که ناچاریم نهایتاً آن را با صفت کنایی «زیر هزاری‌ها» معرفی کنیم، چراکه ویژگی بارز دیگری ندارند و وقتی که در جست‌وجوگرهای اینترنتی، اسامی شان را می‌جویم؛ غالباً چیزی نمی‌یابیم. آدم‌هایی با این میزان از ظرفیت سیاسی و اجتماعی، چرا باید وارد بزرگترین بازی انتخاباتی کشور شوند؟ پی بردن به بینش و معرفت آنان در مورد امر نمایندگی و سیاست، چگونه ممکن است؟

### ▼ مسیر دشوار معرفت‌شناسی سیاسی نامزدهای تهران

طی چند سال گذشته و به‌ویژه پس از بروز رویدادهای شگرفی همچون پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ و همچنین نتایج فراندوم برگزیت در انگلیس، توجه به ایده‌های خلاقانه‌ای تحت عنوان «معرفت‌شناسی سیاسی» ذیل حوزه‌ای از معرفت‌شناسی تحلیلی، اهمیت یافته است. البته هنوز هم مرزهای دقیق این حوزه مطالعاتی، محل بحث است اما در یک ارزیابی کلی، می‌توان مسیر آن را نقطه تلاقی «فلسفه سیاسی» و «معرفت‌شناسی» دانست. این یک راهبرد بینارشته‌ای است که علوم سیاسی، روان‌شناسی سیاسی و ارتباطات و سنجش افکار عمومی را به کار می‌گیرد تا شناخت‌شناسی مردم در باب کارگزاران سیاسی و احزاب و افراد را تحلیل کند. اما در ایران و در نمونه تهران، ما به جای آنکه درباره معرفت‌شناسی سیاسی مردم‌ورای‌دهنده صحبت کنیم، ناگزیریم درباره خیل کثیر نامزدها حرف بزنیم که تعداد آنها به شکل اغراق آمیزی زیاد است. به قول